

روند دولت - ملت‌سازی در بوسنی پس از جنگ داخلی این کشور

علیرضا سبزی‌علی^۱

چکیده: بوسنی و هرزگوین یک کشور چند نژادی شامل سه گروه اصلی که در قانون اساسی از آنها به‌عنوان نژاد مؤسس یاد شده و ۱۷ اقلیت دیگر است و همه آنها در یک کشور چند نژادی قرار گرفته‌اند. این کشور بعد از جدا شدن از امپراطوری عثمانی در سال ۱۸۷۸، تقریباً نزدیک به یک قرن با چالش‌های ملت‌دولت‌سازی روبرو بوده است. ابتدا این کشور تحت استعمار امپراطوری اتریش-مجارستان قرار گرفت و بعد از این دوره، زیر نظر پادشاهی ملی‌گرای صرب برای تشکیل یوگسلاوی اول و بعد نیز تحت حاکمیت تیتو و یک نظام سوسیالیستی قرار گرفت. در اواسط دهه ۶۰، نظام تقسیم قدرت در قالب فدراسیون ایجاد شد که نهایتاً این چنین سیستمی تجزیه و به جنگ داخلی منتهی گردید. بعد از جنگ دهه ۱۹۹۰ برای بوسنی یک سیستم پیچیده تقسیم قدرت براساس تقسیم‌بندی نژادی ایجاد گردید که تاکنون تنها با نظارت و دخالت جامعه بین‌المللی دوام آورده است. وجود چنین ساختاری تنها باعث پیچیده شدن سیستم سیاسی این کشور گردیده و به گرایش‌های تجزیه‌طلبانه دامن زده است. سؤال اصلی این است: تحولات سیاسی پس از جنگ داخلی تا چه حدی روند دولت-ملت‌سازی در بوسنی را تقویت کرده است؟ با نگرش به سابقه تاریخی دولت‌ملت‌سازی در بوسنی و با تمرکز بر روند جدید دولت‌ملت‌سازی روشن می‌گردد که این روند در بوسنی و هرزگوین با گذشت ۱۶ سال از پایان جنگ داخلی با وجود فشار جامعه بین‌المللی و شکل‌گیری ساختارهای سیاسی هنوز در جامعه بوسنی نهادینه نشده و همچنان این کشور آستان تحولات سیاسی جدیدی است.

واژگان کلیدی: جنگ سرد، یوگسلاوی، دولت‌ملت‌سازی، قرارداد دیتون، امنیت، دولت مرکزی، فدراسیون بوسنی، جمهوری صربسکا.

۱. آقای علیرضا سبزی‌علی، معاون اداره دوم شمال و شرق اروپا sabzalei@hotmail.com

مقدمه

دولت‌سازي از جمله مباحث بسيار مهم در مطالعات روابط بين الملل در دوران جديد محسوب مي‌گردد. اين بحث خصوصاً با ورود اعضاي جديد به نظام دولتي‌هاي پس از جنگ سرد از اهميت فوق العاده‌اي برخوردار گشته و محققان مختلفي را براي انجام مطالعات پايه‌اي نظري و نيز موردی به خود جذب کرده است. از جمله حوزه‌هاي مطالعاتي جديد در اين رابطه، کشورهاي به وجود آمده از تجزيه يوغسلاوي سابق از جمله بوسني و هرزه‌گووين مي‌باشد. حاکميت امپراطوري عثماني، امپراطوري اتریش-مجارستان، پادشاهي يوغسلاوي و تحولات پس از دو جنگ جهاني اول و دوم گويای اهميت اين منطقه بر مطالعات دولت‌سازي محسوب مي‌گردد. در دوران جديد هم تحولات پاياني دهه ۸۰ و اوایل دهه ۹۰ منجر به بروز تغييرات عمده‌اي در بالکان و مشخصاً در يوغسلاوي سابق گرديد که نگاه تحليل‌گران بين‌المللي را به خود جلب کرد. روند تحولات در اين منطقه تاکنون به گونه‌اي رقم خورده که با توجه به سابقه امر بسياري از تحليل‌گران معتقد بودند که ممکن است تحولات اين کشور تنها محدود به بالکان باقي نماند و مانند گذشته ابعاد آن وسعت بيشتري به خود بگيرد.

در هر حال، تحولات جديد بالکان و فروپاشي يوغسلاوي سابق با اعلام استقلال اسلووني و کرواسي در سال ۱۹۹۱ آغاز گرديد که در مورد دوم به جنگ کشيده شد. اعلام استقلال بوسني و هرزه‌گووين متعاقب اعلام استقلال اين دو کشور تحولات منطقه را وارد فاز جديدي نمود. وجود اقوام صرب و کروات در کنار بوشنياک‌ها (مسلمانان) و بروز اختلاف نظر در مورد اعلام استقلال بوسني که صرب‌ها به شدت با آن مخالف بودند جنگ را به اين کشور کشاند و آتش جنگ را براي حدود سه سال و نيم در آن شعله‌ور نمود. در طول سه سال و نيم جنگ در اين کشور، پيشنهادهاي مختلفی براي خاتمه آن ارائه گرديد که نهايتاً آتش جنگ با توافق رهبران سه قوم در بوسني و نظارت رؤساي جمهوري صربستان و کرواسي در ديتون آمريکا با نظارت اين کشور در نوامبر سال ۱۹۹۵ خاتمه يافت. اگر چه امضاي اين قرارداد منجر به خاتمه جنگ در بوسني گرديد ولي هرگز نتوانست ثبات لازم را براي اين کشور به ارمغان آورد. گذشت ۱۶ سال از خاتمه جنگ در اين کشور و عدم ثبات لازم را مي‌توان دليلي براي آن ارائه نمود. علت عمده و اساسي آن هم در پيچيدگي شکل‌گيري ساختار سياسي اين کشور و روندي است که تاکنون در موضوع دولت - ملت‌سازي در آن دنبال شده است که تلاش گرديده در اين نوشته ابعاد پيچيده موضوع روشن شود و اين فرضيه ثابت گردد که روند دولت - ملت‌سازي در بوسني هرزه‌گووين هنوز نهادينه نشده است.

مبانی نظری دولت - ملت‌سازی در عصر جهانی شدن

موضوع جهانی‌شدن یا جهانی‌سازی در دهه‌های اخیر به یک گفتمان غالب در روابط بین‌الملل تبدیل شده و بحث‌های زیادی در مورد تأثیرات آن در همه بخش‌های زندگی انسان‌ها شروع شده است. یکی از این بحث‌ها مربوط به تأثیر جهانی‌سازی و موضوع دولت‌ملت‌سازی است که آیا جهانی‌شدن باعث کم‌رنگ‌شدن موضوع دولت-ملت‌سازی شده و یا این که علی‌رغم گسترش ابعاد جهانی‌سازی، موضوع دولت‌ملت‌سازی هنوز جایگاه ویژه خود را دارد و تنها مانند بسیاری دیگر از مقولات سیاسی و اجتماعی ابعاد آن تغییر یافته است. بیشتر بحث‌ها در مورد تأثیرات جهانی‌شدن اقتصاد بر موضوع دولت‌ملت‌سازی است که جریان عظیم پول و سرمایه و نیروی کار به کشورها و فعالیت‌های شرکت‌های چند ملیتی باعث شده که مرزهای سیاسی کم‌رنگ شده و وابستگی کشورها به یکدیگر بیش از گذشته گردد که در چنین شرایطی نمی‌توان از چارچوب دولت‌ملت به خوبی محافظت نمود و عملاً مقولات دیگری جایگزین این موضوع شده است. "استراتژی‌های تجارت جهانی با تغییرات شدید در تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات توسعه یافته است. این جریان سرمایه‌گذاری، تکنولوژی، ارتباطات و سود با عبور از مرزهای ملی اغلب چالش جهانی دولت‌ملت دیده می‌شود" (Holton, 1998: 80). در رابطه با این موضوع هم که تأثیرات جهانی‌شدن بر مقوله دولت‌ملت چگونه است مطالب مختلفی عنوان گردیده که می‌توان آن‌ها را در دو مقوله جهانی‌شدن و ناسیونالیسم و جهانی‌شدن و حاکمیت طبقه‌بندی نمود. جهانی‌شدن و ناسیونالیسم را نه می‌توان کاملاً متضاد هم قلمداد کرد و نه این که این دو را با همدیگر هماهنگ تلقی نمود. اما آنچه در نگاه اول از موضوع جهانی‌شدن و بحث ناسیونالیسم استنباط می‌گردد این است که این دو با یکدیگر در تضاد هستند. بدین معنا که با گسترش جهانی‌شدن موضوع ناسیونالیسم کم‌رنگ شده و به تدریج جای آن را یک دولت جهانی می‌گیرد که در این صورت بحث دولت‌ملت دیگر جایگاهی در روابط بین‌الملل ندارد. اگر چه نگرشی بر روند تحولات بین‌المللی در دهه اول قرن بیست و یکم نمی‌تواند گویای تحقق چنین امری باشد. در این رابطه تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی فراوان میان جوامع مختلف از جمله دلایلی است که می‌توان برای عدم تحقق ایجاد یک دولت جهانی ذکر نمود.

"در یک بررسی عمیق کاملاً روشن می‌شود که یک چنین دیدگاه تک‌بعدی در مورد توسعه یک جامعه جهانی و عناصر دولت‌ملت به سمت افزایش هماهنگی سیاسی در شکل‌دهی یک فرهنگ جهانی که همه ملت‌ها را در بر بگیرد اشتباه است. این پیشرفت تک‌بعدی به سمت یک هدف مشخص (برای مثال یک دولت جهانی) نیست که واقعیت روابط بین‌الملل را و بیش از آن هم‌زمانی و تقارن دوره‌های متضاد در زمینه‌های

مختلف فرهنگی و منطقه‌ای در سیاست‌های جهانی که به صورت غیرقابل تصویری از خود مقاومت نشان داده را توصیف کند" (Hippler, 2005: 16). در نتیجه تضادهای فرهنگی و اجتماعی مانع عمده‌ای در شکل‌گیری یک دولت جهانی و تضعیف دولت‌ملت خواهد بود و اگر قرار باشد جهان به سمت یک دولت واحد حرکت کند باید ساختار اجتماعی و فرهنگی کشورها دگرگون شده تا زمینه لازم فراهم گردد. ادامه جنگ‌های خونین در مناطق مختلف جهان خود می‌تواند گویای این تضادها و پرتنگ بودن دولت‌ملت در میان کشورها باشد.

تعداد، مدت زمان و وحشی‌گری در جنگ‌های جدید و درگیری‌های نژادی در آفریقا و آسیا نشان می‌دهد که در صحنه سیاست چیزی به‌عنوان دهکده جهانی وجود ندارد چرا که دهکده‌ها به صورت کلی دارای ساختار نظم عمومی، سیاست بازار، یک قاضی محلی و سازوکارهای خودکنترلی مدنی هستند. سیستم بین‌المللی در شکل جهانی‌شده آن تنها شروعی است برای آشنا شدن با سازوکارهای حکومت و رای آنچه به صورت دولت - ملت کلاسیک (برای مثال رژیم‌های فرمانطقه‌ای طی دوپست سال گذشته) وجود داشته است. جهت حرکت به سمت یک سیاست داخلی جهانی منطقی نهادینه شده^۱ که در بر گیرنده آرمان شهر از یک جهان بدون خشونت با همزیستی مدنی از فرهنگ‌ها و مردم هماهنگ و مشابه براساس مداخله‌های انساندوستانه و فقط بر اساس توافق بر سر منافع باشد راه طولانی در پیش است. برای موفقیت در این جهت بیش از هر چیز نیاز است که کارگزاران ملی زمینه را برای تغییرات ضروری و ساختار متناسب با آن آماده کنند که وجه قانونی در میان افکار عمومی محلی ایجاد نماید (Hippler, 2005: 16). البته اقدامات شکل‌گرفته در اتحادیه اروپایی تاحدودی باعث روشن‌شدن این چشم‌انداز شده که ممکن است بتوان به سمت یک دولت جهانی حرکت کرد. هر چند هنوز هم در این رابطه شک و تردیدهای زیادی وجود دارد اما تحولات جهانی در مناطق دیگر نشان می‌دهد که نمی‌توان این موضوع را به همه مناطق تسری داد. موضوع دیگر در بحث جهانی‌شدن و موضوع دولت‌ملت، بحث تاثیرات آن بر مقوله حاکمیت است که در اثر جهانی‌شدن تغییرات زیادی در آن صورت گرفته است.

"در این رابطه باید به دو نکته پاسخ داده شود. اولین مورد آن محدودیت‌های ایجاد شده برای حاکمیت ملی بر اثر روندها و بازیگران فراملی است که قطعاً منحصر به دوران بعد از جهان سال ۱۹۴۵ نمی‌ماند. جهانی‌شدن همان‌گونه که از سوی نظریه‌پردازان سیستم جهانی عنوان گردیده شامل توسعه روندهای فراملی از قبیل

1. An institutionalized rational global domestic policy

تقسیم‌بندی بین‌المللی کار و توسعه یک بازار جهانی طی چند صد سال گذشته بوده است. دومین نکته نیز در این رابطه تمایز میان دو جنبه از مفهوم دولت-ملت است. این ظاهراً یک لغت دو گانه است که کلمه ملت را با دولت مرتبط می‌کند. در حالی که اولی به لغت مردم بازمی‌گردد و دارای یک مفهوم فرهنگی است و دومی شامل یک رشته از مؤسسات می‌شود که از طریق آن‌ها مسئولین در چارچوب یک سرزمین خاص اعمال قدرت می‌کنند" (Holton, 1998: 84-85). در مورد تأثیرات آن نیز باید گفت که جهانی‌سازی بر این دو مقوله تأثیرات متفاوتی دارد. اثرات آن بر دولت ناشی از فعالیت‌های اقتصادی و قوانین خاص فرامرزی است که دولت‌ها را مجبور می‌کند از بخشی از حاکمیت خود صرف‌نظر کنند. در مورد دوم یعنی تأثیر آن بر مردم موضوع فرهنگی است که با گسترش جهانی شدن تأثیرات زیادی از نظر فرهنگی بر مردم خواهد گذاشت. رفت و آمد نیروی کار به مناطق مختلف و جهانی‌شدن صنایع فرهنگی مانند فیلم و موسیقی تأثیرات فرامرزی دارد که بدان پرداخته می‌شود.

در رابطه با تأثیرات جهانی‌سازی، بعد از جنگ‌های سی ساله در اروپا و امضای قرارداد وستفالی در سال ۱۶۴۸ و ایجاد مدل دولت-ملت به شکل کنونی آن، قوانین بین‌المللی هم برای تنظیم روابط میان دولت‌ها به تدریج توسعه یافت. از این زمان، این موضوع همیشه مطرح بوده که میزان حاکمیت تا چه حد است. آیا دولت‌ها می‌توانند بدون توجه به قوانین بین‌المللی مدیریت خود را در داخل کشور اعمال کنند یا مجبورند با در نظر گرفتن ملاحظات بین‌المللی از بخشی از حاکمیت خود صرف‌نظر نمایند. روند تحولات جهانی خصوصاً گسترش قوانین بین‌المللی در نیمه قرن بیستم نشان داد که نمی‌توان حاکمیت را صددرصد قلمداد نمود. در این مورد گسترش قوانین بین‌المللی و خصوصاً توسعه نفوذ و تصمیمات دادگاه‌های بین‌المللی در مورد امور قضایی تأثیر به‌سزایی در این جهت بر جای گذاشته است. برای مثال، در این رابطه می‌توان به کنوانسیون اروپایی برای حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی مصوبه ۱۹۵۰ اشاره کرد که بر مبنای این کنوانسیون افراد و دولت‌ها می‌توانند به کمیسیون اروپایی حقوق بشر متوسل شوند و اگر کمیسیون به این نتیجه برسد که مواد کنوانسیون نقض شده است موضوع را به دادگاه اروپایی حقوق بشر ارجاع می‌دهد (Holton, 1998: 89). در صحنه بین‌المللی هم ایجاد دادگاه بین‌المللی دادگستری^۱ که محلی برای رجوع کشورها به آن برای حل و فصل اختلافات محسوب می‌گردد می‌تواند به‌عنوان موضوع برای کم‌رنگ کردن بحث حاکمیت تلقی گردد. هر چند کشورها می‌توانند تصمیمات این دادگاه را

1. International Court of Justice(ICJ)

نپذیرند اما به تدریج روند به سمتی پیش می‌رود که کشورها مجبور می‌شوند چنین تصمیماتی را بپذیرند و همین امر بر حاکمیت کشورها تأثیرگذار بوده است. گسترش سرمایه‌داری جهانی و رشد شرکت‌های چندملیتی نیز نه تنها باعث فرسایش موضوع دولت-ملت شده بلکه موانعی هم بر حاکمیت ملی در امور اقتصادی و اجتماعی ایجاد کرده است. در بحث سرمایه‌داری و گسترش شرکت‌های چندملیتی موضوع سود و افزایش رقابت شاخص اصلی محسوب می‌گردد و همین دو موضوع باعث می‌شود که شرکت‌ها تلاش نمایند با کاهش رفاه عمومی و تنها برای کسب سود بیشتر، توان رقابتی خود را افزایش دهند و این می‌تواند تأثیرات منفی خود را بر روی کشورها بر جای گذارد. "این تصور این‌گونه است که افزایش جهانی‌سازی به معنای افزایش رقابت است و افزایش رقابت هم نیاز به کاهش سرمایه‌گذاری رفاهی می‌شود. این سناریو بدترین تأثیر جهانی‌سازی اقتصاد بر روی دولت-ملت را دارد" (Holton, 1998: 22).

باتوجه به مطالب مورد اشاره واضح است که سیستم دولت-ملت در حال تغییر است و جهانی‌سازی یکی از منابع عمده این تغییر می‌باشد. جهانی‌سازی نقش و روابط دولت‌ها-ملت‌ها با یکدیگر و با دیگر سازمان‌ها در چارچوب سیستم سیاسی جهانی را تغییر داده است. یک چنین تغییراتی در بر گیرنده فرسایش آرمان‌های سنتی حاکمیت مطلق دولتی در چارچوب مرزهای خاص می‌باشد. این روند تغییر به سمت اشکال مشروط حاکمیت را می‌توان به صورت ذیل در کار دیوید هلد^۱ در چهار عنصر اصلی تقسیم‌بندی نمود (Holton, 1998: 106).

چالش‌های حاکمیت دولتی

اقتصاد جهانی	شرکت‌های چندملیتی بازارهای سرمایه جهانی
سازمان‌های فراملی	سازمان‌های تنظیم‌کننده اقتصادی برای مثال بانک جهانی، گات / سازمان تجارت جهانی سازمان ملل اتحادیه اروپایی، بریکس، G20
قوانین بین‌الملل	کنوانسیون‌های حقوقی شناسایی شده از سوی دولت‌ها و دادگاه‌های ملی منشورها و کنوانسیون‌های سازمان ملل و اروپایی
قدرت‌های هژمون و بلوک‌های قدرت	ناتو و پیمان سابق ورشو

در مجموع، جهانی‌سازی تأثیرات خود را از یک سو بر روی ناسیونالیسم و حاکمیت و از سوی دیگر بر روند تحولات اقتصادی و فرهنگی کشورها در نتیجه روند دولت‌ملت‌سازی برجای گذارده اما در مورد میزان آن بحث‌های فراوانی وجود دارد. در خصوص جهانی‌شدن اقتصاد، "جهانی‌شدن سیستم مالیه بین‌المللی منجر به جریان متعدد سرمایه و پول با سرعت زیاد، رشد عظیم پول جهانی، تنوع تجاری و بی‌ثباتی پولی شده و به‌طور روز افزونی مانع از توانایی دولت‌ها برای کنترل سیاست مالی و پولی گردیده است. به صورت کلی در مقابل روند جهانی‌سازی اقتصاد، همان‌گونه که دولت به آسانی یک تسهیل‌کننده جهانی‌سازی بوده، حاکمیت دولتی به صورت قابل توجهی کاهش یافته است" (Biswas, 2002: 187). به موازات این موضوع، نظارت‌های سازمان‌های مالی بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی بر آزادسازی اقتصاد بسیاری از کشورها هم می‌تواند تهدیدی بر دولت‌ها به شکل کنونی آن‌ها باشد.

مروری بر سابقه تاریخی بوسنی، استقلال آن و جنگ داخلی این کشور

کشور بوسنی و هرزگووین در بخش مرکزی شبه‌جزیره بالکان قرار دارد و یکی از شش جمهوری یوگسلاوی سابق است. این کشور سال‌های زیادی از ۱۱۸۰ تا ۱۴۳۶ به عنوان حکومت پادشاهی مستقل، از سال ۱۵۸۰ تا ۱۸۷۸ به صورت ایالتی (ایالت عنوان بزرگ‌ترین مجموعه در تقسیمات کشوری در دوران عثمانی‌ها بود) و از ۱۸۷۸ تا ۱۹۱۸ به صورت مستعمره در قالب امپراطوری اطریش - مجار و از ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۲ به صورت جمهوری فدرال در قالب یوگسلاوی اداره می‌شد. پذیرش اسلام از طرف بخش عظیمی از مردم بوسنی و هرزگووین در زمان حکومت ترک‌ها به عنوان روشن‌ترین و مهم‌ترین مشخصه تاریخ جدید بوسنی محسوب می‌شود. در سال ۱۹۲۹ به دنبال تشکیل دولت یوگسلاوی توسط الکساندر (پادشاه وقت)، یوگسلاوی با نه منطقه حکومتی تشکیل شد در این بین بوسنی به چهار منطقه حکومتی تقسیم گردید. بدین ترتیب بوسنی بعد از چهار قرن برای اولین بار از حالت یک‌پارچگی خارج شد. مسلمانان در این موقعیت وضع بسیار بدی داشتند چون در چهار منطقه حکومتی در اقلیت قرار داشتند. پس از جنگ جهانی دوم با به قدرت رسیدن تیتوی کروات که حفظ تمامیت ارضی یوگسلاوی در اولویت برنامه‌های او قرار داشت و با توجه به موقعیت اجتماعی جامعه آن زمان یوگسلاوی و از همه مهم‌تر حفظ قدرت و حفظ منافع شخصی به اختلافات و تنش‌های قومی، مذهبی، زبانی هیچ‌گونه توجهی نکرد و اهمیت قائل نشد. در سایه قدرت آهنین و شکننده و دیکتاتوری مارشال تیتو اختلافات و تنش‌های قومی به‌طور موقت فروکش نموده و به تلی از آتش زیر خاکستر تبدیل شدند.

روی کار آمدن یک صرب افراطی به نام اسلوبودان میلوشویچ بر قدرت در یوگسلاوی ابتدا به‌عنوان دبیرکل حزب کمونیست یوگسلاوی در سال ۱۹۸۶ و سپس در سال ۱۹۸۹ به‌عنوان رئیس جمهور نقطه شروع دوباره اختلافات قومی بود و یوگسلاوی را دچار یک جنگ وحشتناک و خونین نمود. میلوشویچ دبیرکل حزب کمونیست جمهوری صربستان از سال ۱۹۸۶ به یک ملی‌گرای دو آتشه تبدیل شد و با دادن شعارهای ملی صرب‌گرایانه قلوب صرب‌ها را تسخیر و به یک قدرت مطلق دست یافت که برای حفظ آن دست به هر کاری زد. اقدامات میلوشویچ موجب نگرانی سایر جمهوری‌های فدراسیون یوگسلاوی گردید طوری که از گرایش جنگ‌طلبانه صربستان بیمناک شدند.

"اقدامات میلوشویچ در تحدید فعالیت‌های اقوام دیگر در صربستان همراه با تحریک احساسات ناسیونالیستی صرب‌ها از سوی وی روند تحولات را سخت‌تر نمود و باعث گردید که جمهوری‌های دیگر هر کدام بر طبل جدایی بکوبند. شکست‌کنگره جامعه کمونیست‌های یوگسلاوی در ژانویه ۱۹۹۰ آخرین تیر را بر پیکر سیستم کمونیستی یوگسلاوی رها نمود. در کنگره فوق‌العاده جامعه کمونیست‌های یوگسلاوی تنش‌های سیاسی در داخل حزب افزایش یافت. اسلوون‌ها تعمیق دموکراسی را پیشنهاد کردند؛ کروات‌ها موافق تغییر اساسی دولت بودند و خواستار ایجاد کنفدراسیون شدند. نتیجه آن شد که کنگره زمینه ایجاد سیستم چند حزبی را فراهم کند. در هر صورت پارلمان فدرال در ۸ اوت ۱۹۹۰ سیستم چند حزبی را با اضافه نمودن ضمیمه‌ای به قانون اساسی تصویب نمود و از این زمان ترتیبات سیاسی داخلی و تغییرات سیستم دولتی در مرکز توجهات نیروهای سیاسی قرار گرفت. احزاب در صحنه سیاسی عموماً براساس مسائل نژادی شکل گرفتند" (Zoltan, 1990).

پس از درگیری‌هایی که میان صربستان با جمهوری‌های اسلوونی و کرواسی به‌وجود آمد در اوایل سال ۱۹۹۲ دو جمهوری مذکور توانستند از زیر حاکمیت مطلق صرب‌های اکثریت که ترکیبی از دو سیستم غیردموکراتیک با رهبریت یک شخصیت کمونیست ملی‌گرا بود رهایی یافته و اعلام استقلال نمایند. علی‌رغم بیرون رفتن نیروهای یوگسلاوی از اسلوونی، جمهوری کرواسی درگیر یک جنگ تمام‌عیار شد. در ژانویه ۱۹۹۲ اروپا استقلال اسلوونی و کرواسی را به رسمیت شناخت. اما اوضاع در بوسنی طوری دیگر رقم خورد. این جمهوری کوچک به دلیل ترکیبی از جامعه مسلمان، کروات کاتولیک و صرب ارتدوکس یک یوگسلاوی کوچک به حساب می‌آمد تا این که در مارس ۱۹۹۲ ملی‌گرایان صرب در حالی که از اقلیت جامعه بوسنی برخوردار بودند به صورت یک‌طرفه و به نفع خود و بدون توجه به احساسات دیگر اقوام، جمهوری صرب

بوسنی و هرزه‌گووین را که از هر نظر دست‌نشانده و نماینده دولت میلوشوویچ بود اعلام کردند. پس از به رسمیت‌شناختن استقلال بوسنی از طرف اروپا، مردم بوسنی در یک راه‌پیمایی آرام و صلح‌آمیز مخالفت خود را بر ضد حکومت دست‌نشانده اعلام نمودند و خواستار حکومتی بر مبنای اصول آزادی مردم در انتخاب آن و مستقل از سیاست‌های نسل‌کشی میلوشوویچ که بتواند اصول دموکراسی را حاکم نماید شدند. این حرکت مردم بوسنی که با مخالفت صرب‌های این کشور روبرو شد منجر به شروع جنگی وحشتناک به مدت سه سال و نیم گردید.

در مورد فروپاشی یوگسلاوی سابق دلایل متفاوتی ذکر شده است. یکی از این دلایل این است که یوگسلاوی، اقلیت‌های قومی مختلفی همچون آلبانیایی‌ها، مجارها، یونانی‌ها و حتی آلمانی‌ها را در خود جای داده بود. در واقع کلکسیون از اقوام مختلف، در بطن فدراسیون یوگسلاوی وجود داشت. در این میان، صرب‌ها با یک توجیه نامعقول، به نام اکثریت در یوگسلاوی و همچنین مشارکت در نابودی امپراتوری اتریش-مجار و تشکیل یوگسلاوی جدید، همواره تمایل داشتند نقش اصلی را ایفا کرده و کلیه اهرم‌های قدرت را در دست گیرند. از طرف دیگر کروات‌ها و اسلوون‌ها که به تمدن اروپای جنوبی تعلق داشتند و به مراتب از صرب‌ها متمدن‌تر و پیشرفته‌تر بودند، حاضر به قبول برتری صرب‌ها نبوده و همیشه خواهان حفظ خودمختاری خود و دیگر اقوام یوگسلاوی بودند.

به دلیل اصرار صرب‌ها به در دست داشتن قدرت کشور و پایمالی و حذف و حل دیگر اقوام و نهایتاً پاکسازی قومی، کروات‌ها و دیگر اقوام یوگسلاوی یک قدم به جلو برداشته و خودمختاری در زیر لوای یک سیستم دیکتاتوری صرفاً صرب که در آن تقسیم و تحدید قدرت انجام نگرفته باشد را منتفی و به فکر دستیابی به استقلال خود افتادند.

روند تحولات بعد از فروپاشی شوروی سابق و فروریختن دیوار برلین نیز تأثیر زیادی در فروپاشی این کشور داشت. بدین معنی که شروع تحولات در بلوک شرق همه کشورهای این منطقه را در بر گرفت. البته نوع تحولات به شرایط خاص هر کشور بستگی داشت. یوگسلاوی سابق در همه ابعاد موقعیت خاصی در جنوب شرق اروپا از جمله وسعت، جمعیت و توان سیاسی، اقتصادی و نظامی داشت که به هیچ‌وجه قابل تحمل نبود. این موضوع در کنار تحولات داخلی یوگسلاوی که تشریح گردید زمینه را برای فروپاشی این کشور آماده نمود. در هر حال پس از بروز تحولات در اسلوونی و کرواسی و اعلام استقلال بوسنی و مخالفت صرب‌ها روند تحولات بوسنی به جنگ کشیده شد. در طول جنگ هم به‌رغم تلاش‌های بین‌المللی خصوصاً اتحادیه اروپا نتیجه

خاصی به دست نیامد تا این که با فعال شدن آمریکا از طریق ناتو و سپس دخالت مستقیم قرارداد دیتون با میانجی‌گری هولبروک نماینده ویژه این کشور در ۲۰ نوامبر ۱۹۹۵ به امضا رسید و به جنگ سه سال و نیم این کشور خاتمه داد.^۱

شکل‌گیری دولت-ملت در بوسنی پس از جنگ

پس از امضای قرارداد دیتون، قانون اساسی بوسنی بر مبنای همین قرارداد تنظیم گردید و ایجاد یک ساختار پیچیده سیاسی را برای این کشور به وجود آورد. در این ساختار پیچیده که در بسیاری از منابع از آن به‌عنوان یک دولت خاص کونسوسیال^۲ نام می‌برند، این کشور نه به صورت یک کشور فدرالی و نه یک کشور کنفدرالی در آمده، بلکه ارزیابی از اسناد حقوقی پایه نشان می‌دهد که این کشور نوعی از یک "کنفدراسیون نامتقارن"^۳ متشکل از دو موجودیت: جمهوری صربسکا و فدراسیون چندنژادی بوسنی و هرزه‌گووین است. به هر کدام از این دو موجودیت کلیه خصوصیات دولت در داخل یک دولت پیچیده شامل سرزمین، جمعیت، شهروندی، ساختار، پارلمان، دولت، سیستم قضایی، سیستم اجرایی، ارتش، پلیس، زبان رسمی، پرچم، سرود ملی و نظایر آن داده شد. قدرت مؤسسات دولت مرکزی تنها محدود به سیاست خارجی و تجارت، گمرک، پول، سیاست‌های مهاجرت، کنترل حمل و نقل هوایی، اجرای تعهدات و قوانین بین‌المللی و تنظیم رفت و آمد میان موجودیت‌ها می‌شود. فدراسیون بوسنی هم از ده کانتون تشکیل شده که از لحاظ سیاسی هر کدام واحدهای سیاسی سرزمینی هستند که جمعیت اکثریت از آن قوم اداره امور را برعهده دارند. آنها امور مربوط به مسائل آموزشی، فرهنگی، رسانه‌ای، مسکن، سرزمین، سیاست‌های اجتماعی، ایجاد و کنترل نیروهای پلیس را اجرا می‌کنند و حتی قدرت تنظیم سیاست اقتصادی از جمله

۱. برای اطلاعات بیشتر در این باره بنگرید به: (آسایش زارچی، ۱۳۷۴ و حسین اکبری، ۱۳۸۴).

2. A special-type Consociational State

دانشمندان سیاسی یک دولت کونسوسیال را به‌عنوان دولتی تعریف می‌کنند که دارای تقسیم‌بندی عمده داخلی میان نژاد، مذهب یا زبان می‌باشد که هیچ‌کدام از آن‌ها اکثریت لازم را ندارند و در عین حال به علت مشورت و مصالحه نخبگان هر گروه اجتماعی اصلی دارای ثبات می‌باشد. دولت‌های کونسوسیال اغلب مغایر با دولت‌های با سیستم انتخاباتی اکثریت هستند. آرنه لیپارت (Arend Lijphart) خصوصیات ذیل را برای چنین دولت‌هایی بیان می‌کند: ۱. شرکت نمایندگان همه گروه‌های عمده در دولت ۲. سطح بالایی از استقلال گروهی که تصمیمات به صورت مشترک از سوی گروه‌های مختلف گرفته می‌شود ۳. نسبت به‌عنوان اساس نمایندگی سیاسی و ۴. وتوی اقلیت به‌عنوان راه حفاظت از منافع حیاتی اقلیت‌ها (لیپارت ۱۹۹۰: ۵-۴۹۴)

3. Asymmetrical Confederation

عرضه انرژی و توریسم را دارند. فدراسیون مسئول سیاست‌های پولی و خارجی، سیاست‌های دفاعی، تجارت بین‌الملل، اقتصاد، انرژی، گمرک و مبارزه با جنایت هم هست. کانتون‌ها، قانون اساسی مربوط به خود، پارلمان، دولت، سیستم اجرایی، دادگاه، نیروی پلیس و غیره هم دارند. بنابراین خودمختاری بخش‌های ملی در بوسنی در دو سطح تنظیم می‌گردد: یکی در سطح دولت بوسنی و هرزه‌گووین در قالب موجودیت‌ها و دیگر در سطح فدراسیون بوسنی و هرزه‌گووین در قالب کانتون‌ها (4: Kasapovic).

علاوه بر این، ساختار سیاسی بوسنی به صورت برابر و به یک نسبت بین سه قوم اصلی تشکیل‌دهنده تقسیم شده است. از بُعد پارلمانی، مجمع پارلمانی کشور دارای دو مجلس است: مجلس اقوام که بوسنیایی‌ها، کروات‌ها و صرب‌ها هر یک در آن پنج نماینده دارند. نمایندگان بوسنیایی و کروات را بوسنیایی‌ها و کروات‌های مجلس نمایندگان فدراسیون انتخاب می‌کنند و نمایندگان صرب را مجلس ملی صرب برمی‌گزیند. دو سوم مجلس نمایندگان نیز از اعضای قلمرو فدراسیون و یک سوم از قلمرو جمهوری صرب به صورت مستقیم انتخاب می‌شوند. مجمع پارلمانی در سارایوو بر پا می‌شود و ریاست هر دو مجلس به طور متناوب بین سه گروه قومی در گردش خواهد بود.

شورای ریاست جمهوری هم متشکل است از یک بوسنیایی و یک کروات که از فدراسیون انتخاب می‌شوند و یک صرب که از جمهوری صرب برگزیده می‌شود. این شورا برای چهار سال اداره امور را به دست می‌گیرد و مسئول سیاست خارجی و روابط بین‌المللی کشور است. همچنین سالانه بودجه مرکزی را با توصیه شورای وزرا به پارلمان ارائه می‌کند. این شورا نخست وزیر را با تأیید مجلس نمایندگان منصوب می‌نماید. هیأت دولت هم فقط شامل وزیر خارجه و وزیر تجارت خارجی است که برگزیده نخست‌وزیرند و به تأیید مجلس نمایندگان می‌رسند (کتاب سال جهان اروپا، ۱۹۹۸، ۶۶۲-۶۵۸). لازم به ذکر است که از سال ۲۰۰۴ وزیر دفاع نیز به جمع هیأت دولت مرکزی نیز افزوده شد.

سیستم حکومتی فدراسیون هم برمبنای مکانیسم کونسوسیال قرار دارد. در کنار خودمختاری کانتون‌ها، سیستم دولتی فدراسیون نیز به این شکل می‌باشد که پارلمان فدرال از دو مجلس تشکیل شده است. یکی مجلس اقوام است که به صورت برابر تشکیل می‌شود. نمایندگان آن در ساختارهای قانون‌گذاری کانتونی انتخاب می‌گردند و تعداد نمایندگان هر کانتون به نسبت ترکیب نژادی جمعیت مربوطه هستند. برای جلوگیری از این که هر کانتونی یک هیأت نمایندگی نژادی خاص در مجلس اقوام داشته باشد، فصل هشتم قانون اساسی چارچوبی را تعیین کرده که بر مبنای آن حداقل

یک بوشنیاک، یک کروات و یک عضو از گروه‌های دیگر از هر کانتون که حداقل یک نمایندگی در ساختار قانون‌گذاری دارند، انتخاب می‌شوند. هر مجلس، رئیس و معاونین خود را انتخاب می‌کند و باید آن‌ها از اقوام مختلف باشند. دولت‌هایی هم که در سطح فدراسیون تشکیل می‌شوند به نسبت نژادی تشکیل می‌شوند و بر مبنای آن یک‌سوم وزرا باید از کروات‌ها انتخاب شوند. نخست‌وزیر و معاونین آن و وزرا و معاونین آن‌ها هم باید متعلق به اقوام مختلف باشند. رئیس جمهور فدرال و معاون وی نیز باید از دو قوم مختلف باشند و در هر دو مجلس پارلمان فدرال با اکثریت رأی‌دهندگان بوشنیاک و کروات انتخاب می‌گردند. سه بازرس یا مأمور ویژه^۱ هم در فدراسیون وجود دارند. یکی بوشنیاک، یکی کروات و یکی هم نماینده گروه‌های دیگر می‌باشد. قانون اساسی همچنین مقرر می‌دارد که در همه ساختارهای بوسنی برای مثال دادگاه‌های فدرال باید هم از کروات‌ها و هم از بوشنیاک‌ها نماینده‌ای وجود داشته باشد.

کلیه تصمیمات مهم هم به صورت اجماع با اکثریت کیفی در دو مجلس مجمع ملی گرفته می‌شود. قانون اکثریت ساده در مورد تصمیم‌گیری در پارلمان کاملاً بر اساس قانون اساسی توضیح داده شده و آن این است که نمایندگان باید برای رسیدن به اکثریت شامل حداقل یک سوم رأی نمایندگان یا اعضای هر قوم از موجودیت‌ها حداکثر تلاش را انجام دهند. شورای ریاست جمهوری هم تصمیمات را با اجماع اتخاذ می‌کند و اگر تلاش‌ها برای رسیدن به اجماع به نتیجه نرسد، تصمیمات ممکن است از سوی دو عضو دیگر گرفته شود (فصل ۵ پاراگراف C2). در همین حال عضو شورای ریاست جمهوری که در رأی‌گیری شرکت نکرده ممکن است اعلام کند که تصمیم شورای ریاست جمهوری به منافع حیاتی موجودیت وی صدمه زده است در این صورت اگر این ادعا توسط دو سوم نمایندگان در مجمع ملی جمهوری صربسکا یا در مجلس فدرال تأیید شود، آن تصمیم شورای ریاست جمهوری به اجرا در نخواهد آمد (فصل ۵ پاراگراف 2d) و این روش به این معناست که اعضای شورای ریاست جمهوری در شرایطی که احساس کنند تصمیمات برای منافع حیاتی مردم آن‌ها یا موجودیت ضرر دارد، حق وتو دارند. مهم‌ترین تصمیمات در مؤسسات سیاسی مرکز فدراسیون از طریق اجماع با اکثریت کیفی با رضایت اکثریت هر دو پارلمان گرفته می‌شود. تصمیمات مربوط به منافع حیاتی برای هر دو قوم تشکیل‌دهنده فدراسیون هم با رضایت اکثریت خاص در مجلس مردم شامل اکثریت اعضای بوشنیاک و کروات اتخاذ می‌شود. دولت نیز باید کلیه این تصمیمات را با اجماع تصویب کند. در مورد تصویب قوانین و مقررات

مربوط به منافع حیاتی ملی هم آن‌ها باید با اکثریت نمایندگان هر سه قوم در شورای اقوام در جمهوری صربسکا تأیید شود.

در مجموع، قرارداد دیتون چارچوبی را برای بوسنی و هرزگوین ترسیم نمود که بر اساس مشخصات نژادی شکل گرفته است. این مشخصات عبارتند از: ۱. نمایندگی گروه نژادی در پارلمان، ۲. ریاست جمهوری چرخشی، ۳. سیستم قانون‌گذاری که لازمه آن حمایت گروه‌های نژادی است، ۴. در نظر گرفتن حق وتو در مورد منافع حیاتی، ۵. نسبت نمایندگی در روند انتخاباتی. در نتیجه به جرأت می‌توان گفت اگر ساختار بوسنی به غیر از تقسیم‌بندی نژادی (برای مثال، در قالب واحد سیاسی فردی) شکل می‌گرفت شاید بسیاری از مشکلات کنونی وجود نداشت.

پیامدها و نتایج دولت-ملت‌سازی در بوسنی

بوسنی و هرزگوین به دلیل وجود سه قوم اصلی (صرب، کروات و بوشنیاک) و حدود ۱۵ اقلیت ملی دیگر، یک کشور چند ملیتی محسوب می‌گردد که اداره آن را با هر ساختاری در نظر بگیریم سخت و دشوار می‌باشد. هر دو موجودیت سیاسی از نظر ساختار تشکیلاتی مانند کشورهای مستقل با قانون اساسی و کلیه قوای مقننه، مجریه و قضایی شامل دادگاه‌های عالی و قانونی هستند. پس از توافق‌نامه دیتون مهم این است که تأثیرات آن از لحاظ نظری، قانونی و ساختاری در زمینه بازسازی دولت و جامعه مورد بررسی قرار گیرد.

در سطح دولتی، تقسیم قدرت در موسسات مختلف که از نظر نژادی انجام شد کارگر نبود. به جای اجماع میان نمایندگان سه قوم برای همکاری در پیشبرد امور در جهت کارکرد دولت، اختلافات مختلف در سطح پارلمان و شورای ریاست جمهوری بروز نمود و عملاً امور اجرایی را تحت تأثیر قرار داد. تنها محلی که توانسته به صورت مناسبی کارها را به انجام برساند دادگاه قانون اساسی است زیرا این دادگاه به کمک‌های بین‌المللی وابسته است و وابستگی به بودجه دولتی ندارد و سیستم نبود حق وتو در تصمیمات کمک زیادی به اجرای تصمیمات کرده است. در سطح موجودیت‌ها هم پاکسازی نژادی و یکسان‌سازی در مرحله اول ادامه یافت. عدم بازگشت پناهندگان به محل‌های اصلی خود، گویای آن است که هیچ‌کدام از سه قوم تمایلی به زندگی در کنار قوم دیگر در موجودیت خود ندارد. "گزارش دادگاه قانون اساسی در ژوئیه ۲۰۰۰ نشان می‌دهد که عملاً هیچ غیر صربی در دولت، سیستم قضایی و پلیس جمهوری صربسکا و همین‌طور هیچ صربی در نهادهای فدراسیون وجود ندارد" (Marko, 2005: 8). در همین حال برگزاری انتخابات در کلیه سطوح که از سوی سازمان امنیت و همکاری اروپا

به‌عنوان مسئول برگزاری انتخابات انجام شده نشان می‌دهد که عمدتاً نمایندگان احزاب ناسیونالیست مانند SDA^۱، SDS^۲ و HDZ^۳ از سه قوم انتخاب شده‌اند که خود نشان‌دهنده شکست سیستم ایجاد احزاب چند ملیتی است. البته در دو انتخابات آخری یعنی در سال‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۱۰ در بوسنی در سطوح مختلف تغییراتی صورت گرفت که خیلی قابل توجه نبود. برای مثال، نماینده کروات‌ها (کومشیچ) در شورای ریاست جمهوری که از سوی حزب سوسیالیست بوسنی (بوشنیاک‌ها) معرفی شده بود انتخاب گردید. در هر حال این احزاب ملی‌گرا که عمدتاً متکی بر فضای ایجاد شده ناشی از قرارداد دیتون به یکه‌تازی در دو موجودیت جمهوری صربسکا و فدراسیون مشغولند تنها به فکر تقویت قوم خود هستند و آنچه در دستور کار قرار ندارد حفظ منافع بوسنی در قالب کشور واحدی به نام بوسنی و هرزه‌گوین می‌باشد.

علاوه بر عدم همکاری نخبگان سه قوم با یکدیگر، نظرخواهی‌های مختلف صورت گرفته برای مثال در سال ۲۰۰۲ نشان می‌دهد که تنها ۵۳٪ از بوشنیاک‌ها خواستار یک دولت قوی و مشترک هستند. همین‌طور ۵۳٪ از صرب‌ها خواستار استقلال جمهوری صربسکا و یا الحاق به صربستان هستند و تنها ۱۳٪ موافق تشکیل دولت مشترک و قومی بوسنی می‌باشند. ۱۹٪ از کروات‌ها هم تنها موافق دولت مرکزی قوی می‌باشند و این در حالی است که ۳۱٪ خواستار موجودیت سوم و جدایی کروات‌ها هستند و ۱۸٪ هم خواستار استقلال بوسنی می‌باشند. این آمارها کاملاً نشان می‌دهد که اکثریت دو سوم مردم بوسنی واقعا خواستار دولت مشترک نیستند. این وضعیت تأثیرات منفی خود را بر اقتصاد این کشور برجای گذاشته و آمارهای ارائه شده از وضعیت اقتصادی آن نشان می‌دهد که وضعیت مناسبی بر اقتصاد این کشور حاکم نیست. در اوایل دوران بعد از توافق‌نامه دیتون به دلیل کمک‌های بین‌المللی تاحدودی وضعیت نامطلوب اقتصادی روشن نبود، اما از سال ۲۰۰۰ که کمک‌های بین‌المللی قطع گردید، وضعیت نامطلوب اقتصادی خود را نشان داد (Marko, 2005: 12). در حال حاضر کشورهای مختلف برای حضور در اقتصاد بوسنی و سرمایه‌گذاری در این کشور با شک و تردید می‌نگرند و این موضوع مشکلات اقتصادی بوسنی را دوچندان کرده است. با چنین شرایطی که هم نخبگان و هم عموم مردم منطقه نگاه قوم‌گرایانه به مسائل داشته و تلاش دارند تنها افراد قوم خود را برای مسئولیت‌های مختلف انتخاب

۱. حزب اقدام دموکراتیک (بوشنیاک‌ها)

۲. حزب دموکراتیک صرب (صرب‌ها)

۳. جامعه دموکراتیک کرواسی (کروات‌ها)

نمایند، انتظار نمی‌رود که امور کشور به آسانی قابل اجرا باشد. هر چند تلاش‌های زیادی صورت می‌گیرد تا حساسیت اقوام نسبت به قوم دیگر کاهش یافته و مردم با یک نگاه کلی نسبت به حل و فصل مشکلات کشور برخورد نمایند. عدم کاهش حساسیت اقوام نسبت به یکدیگر راه را برای اجرای برنامه‌های مختلف در سطح کشور دشوار می‌نماید. در چنین شرایطی است که به تدریج نقش نماینده عالی در بوسنی که از سوی شورای اجرای صلح انتخاب می‌شود و از سال ۱۹۹۷ اختیارات مطلق تحت عنوان "اختیارات بنی"^۱ به وی داده شده بیش از پیش افزایش یافته است. براساس این اختیارات، نماینده عالی می‌تواند هر زمان به نتیجه برسد که کسی مانع از فعالیت‌های نهادهای بوسنی می‌گردد او را برکنار نماید که شامل همه مقامات از شهردار گرفته تا نمایندگان پارلمان و مقامات اجرایی می‌باشد. از این سال تاکنون نمایندگان عالی با توجه به روحیه خود و شرایط خاص سیاسی در بوسنی از این اختیارات به صورت وسیعی استفاده نموده‌اند. برای مثال نمایندگان عالی طی ۱۳ سال حدود ۹۰۰ تصمیم از اعمال قانون گرفته تا برکناری مقامات منتخب گرفتند که خود می‌تواند میزان عدم توافق مقامات بوسنی را از یک سو و نقش نماینده عالی را از سوی دیگر نشان دهد (Juncos, 2005: 2, 10).

جوانان بوسنی-هرزه‌گووین هم به‌طور گسترده‌ای از حیات سیاسی رویگردان شده‌اند. از انتخاباتی به انتخابات دیگر، تنها کمی بیش از ۱۰٪ کسانی که کمتر از ۲۵ سال دارند به پای صندوق‌های رأی می‌روند. اکثریت جوانان تحصیل کرده رؤیای ترک کشور را در سر می‌پرورانند. کشوری که از آسیب‌های روانی جنگ گذشته چنان در هم شکسته که نمی‌تواند خود را در ماجراهای تازه خشونت بار درگیر سازد، و بیش از آن از پا درآمده است که شهروندانش توان تحمل تغییرات واقعی را داشته باشند. (لوموند دیپلماتیک، سپتامبر ۲۰۰۸).

۱. Bonn Powers پس از بروز برخی مشکلات در اجرای قرارداد دیتون و ضعف‌های ناشی از قدرت ناکافی نماینده عالی، شورای اجرایی صلح طی اجلاسی در دسامبر ۱۹۹۷ تصمیم گرفت که قدرت نماینده عالی را افزایش دهد. بر مبنای این تصمیم به نماینده عالی اجازه داده شد در زمانی که مقامات و احزاب محلی نتوانستند در مورد موضوعی تصمیم‌گیری نمایند و یا مقامات محلی به تعهدات قانونی خود عمل نکردند، نماینده عالی بتواند در مورد آن موضوع تصمیم‌گیری نموده و مقام مسئول را برکنار کند. پس از این اجلاس، قدرت داده شده به نماینده عالی به «اختیارات بنی» معروف گردید.

در مجموع سه دلیل برای این عدم کارایی مدل دموکراسی کونسوسیال در بوسنی و هرزگووین در سطح دولت مرکزی و هم در سطح فدراسیون به‌عنوان یک دولت کوچک‌تر در سطح موجودیت^۱ وجود دارد که عبارتند از: عدم اجماع در مورد دولت، عدم اجماع در مورد سیستم سیاسی و عدم وجود استراتژی پایدار از سوی بازیگران بین‌المللی برای ایجاد یک کشور دموکراتیک.

در رابطه با اختلاف بازیگران بین‌المللی در بوسنی هم باید تأکید نمود که هرکدام از قدرت‌های ذی‌نفوذ بین‌المللی، یکی از گروه‌ها و اقوام را حمایت نموده و تلاش می‌نمایند که سیاست‌های خود را به پیش ببرند. چنین وضعیتی در دوران جنگ هم وجود داشت که شاهد عدم وجود یک استراتژی مشخص از سوی بازیگران بین‌المللی در قبال تحولات این کشور بودیم. برای مثال صرب‌ها در دوران جنگ از سوی دوستان سنتی خود یعنی روسیه، فرانسه و انگلیس حمایت می‌شدند و کروات‌ها نیز از حمایت سنتی آلمان‌ها برخوردار بودند. در این میان آمریکا نیز برای پیشبرد اهداف خود، سیاست حمایت از مسلمانان را در پیش گرفت و همین امر به اختلافات این بازیگران دامن زد و اگر چه در دوران جنگ شاهد پیشنهادات مختلف صلح بودیم اما هر بار به دلایل متفاوت که بخش زیادی از آن ناشی از عدم توافق قدرت‌ها بود به شکست می‌انجامید. همین وضعیت در دوران پس از جنگ هم ادامه یافت. ایجاد یک ساختار پیچیده سیاسی منتج از توافق‌نامه صلح دیتون می‌تواند نتیجه این عدم توافق و عدم استراتژی تبیین و تفسیر گردد.

در این میان شرایط روسیه تا حدودی متفاوت بود. این کشور در طول جنگ بوسنی هم به صورت غیرمستقیم و حتی در برخی موارد به صورت مستقیم از صرب‌ها حمایت می‌نمود. این حمایت‌ها پس از پایان جنگ هم به صورت مختلف ادامه یافت. اگرچه روسیه در روند تحولات بوسنی همیشه در موضع اعلامی تلاش می‌نمود بی طرف خود را حفظ نماید. امر قابل توجه و مهم تنها زمانی روی داد که ناتو تصمیم به دخالت در بوسنی گرفت؛ اما روسیه به دلیل فروپاشی شوروی سابق و بروز مشکلات بسیار زیاد در این کشور در موقعیتی قرار نداشت که بتواند نقش مهم و برجسته ای ایفا نماید و مانع از اقدامات ناتو و خصوصاً آمریکا شود.

پس از پایان جنگ هم موضع روسیه در قبال قرارداد دیتون با توجه به منافی که این قرارداد برای صرب‌ها به همراه آورد حمایت از آن بود. در حال حاضر نیز در مورد تغییراتی که به دلیل عدم کارایی این قرارداد مطرح گردیده روسیه به مانند صربستان و

1. A State Sub-Entity

صرب‌های بوسنی به مخالفت با تغییر قرارداد دیتون پرداخته است. در مجموع، موضع روسیه در مورد تحولات بوسنی چه در دوران جنگ و چه در دوران پس از آن همیشه منطبق بر موضع صرب‌های بوسنی بوده و این کشور در حال حاضر هم نمایندگی صرب‌های بوسنی را در شورای اجرایی صلح دارد. روسیه در مقاطع زمانی بسیاری مانع از موضع‌گیری سخت این شورا در قبال صرب‌های بوسنی و هرزه‌گوین شده است. همه این شرایط ناشی از ساختار دولت-ملت‌سازی در بوسنی است که نه تنها به حفظ تمامیت ارضی کمکی نکرده، بلکه ساختاری به وجود آورده که زمینه را برای اقدامات تجزیه‌طلبانه خصوصاً برای جمهوری صربسکا فراهم نموده است. به همین دلیل صرب‌های بوسنی مانع عمده‌ای برای هرگونه راه‌حلی در جهت ایجاد یک بوسنی یک‌پارچه هستند و تمام تلاش‌های صورت‌گرفته تاکنون به همین دلیل با بن‌بست روبرو شده است. انتظار هم نمی‌رود که ایجاد تغییر در این ساختار سیاسی به آسانی امکان‌پذیر باشد.

به‌رغم چنین چشم‌اندازی، در حال حاضر تقریباً دیگر هیچ نشانه آشکاری از جنگ در این کشور وجود ندارد. در عین حال بوسنی و هرزه‌گوین درگیر مشکلات بسیاری است که به آسانی نمی‌توان راه‌حلی برای آن‌ها پیدا نمود. از مشکلاتی مانند بازگشت پناهندگان، کوچ اجباری اقوام مختلف از مناطقی که اقوام دیگر اکثریت دارند، فضای ناامن برای زندگی اقلیت در مناطق اکثریت، تبادل املاک و دارایی‌ها و مشکلاتی از این قبیل که بگذریم، ساختاری سیاسی ناشی از دولت‌ملت‌سازی چنان پیچیدگی را به وجود آورده که کمتر افراد خوشبینی می‌توانند چشم‌انداز روشنی برای آن ترسیم نمایند.

نتیجه‌گیری و چشم‌انداز آینده

فروپاشی یوگسلاوی سابق و شروع جنگ بوسنی در اوایل دهه ۹۰ بعد از فرو ریختن دیوار برلین، چگونگی خاتمه و ایجاد یک ساختار بسیار پیچیده سیاسی در آن تحول مهمی در روند تحولات جهانی و خصوصاً اروپایی قلمداد می‌گردد. اما آنچه در اینجا مهم و قابل توجه است ایجاد یک سیستم پیچیده دولت‌ملت‌سازی در بوسنی و هرزه‌گوین می‌باشد که با گذشت شانزده سال از شکل‌گیری آن هنوز هیچ‌کس نمی‌تواند مهر تأییدی بر ادامه حیات آن بزند. در حال حاضر، بحث‌های زیادی مطرح است که این سیستم با این شکل قابل دوام نیست و باید حداقل در چارچوب سیستم منتج از قرارداد دیتون تغییراتی داده شود تا شاید این نوع سیستم پیچیده سیاسی بتواند تثبیت گردیده

و حاکمیت بوسنی و هرزه‌گووین خدشه‌دار نشود و از هرگونه اقدام جدایی‌طلبانه جلوگیری گردد. در این که چرا این سیستم تاکنون به خوبی فعالیت نکرده و در برخی مواقع از سوی برخی اقوام ساز جدایی‌طلبی زده می‌شود بحث‌های زیادی صورت گرفته و می‌گیرد. اصولاً در نیمه دوم قرن بیستم در مناطق مختلف خصوصاً در اروپا مدل مناسب برای ساختن یک کشور مدرن، سیستم دولت‌مملت‌سازی بود که هر ملتی را در یک سرزمین مربوط به خود جا داد تا با کاهش تنش، ثبات سیاسی تأمین گردد. اما مورد بوسنی متفاوت است و علت آن هم وجود سه عامل داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی است که برای ایجاد ثبات در این کشور باید این سه عامل بر یکدیگر منطبق گردند.

از بُعد داخلی، مشکل بوسنی این است که چگونه می‌توان این سه هویت ملی را داخل یک کشور قرار داد. در واقع مشکل بوسنی بعد از جنگ در این کشور، نژادی‌شدن جامعه است مفهومی که معمولاً منجر به گفتمان "ورای نژادی" می‌شود. مشکل در وجود نژادها نیست بلکه سیاسی‌شدن نژادی است؛ علاوه بر این که عدم توافق بین احزاب سیاسی نیز برای تشکیل دولت مهم است (یولاریچ، ۴). در بُعد منطقه‌ای هم از همان ابتدای جنگ در بوسنی و هرزه‌گووین، دو کشور کرواسی و صربستان هر کدام با توجه به نوع منافع خود در حمایت از کروات‌ها و صرب‌های بوسنی وارد تحولات این کشور شدند و از همان ابتدای جنگ و حتی قبل از آن بحث‌هایی مطرح بود که این دو کشور قصد تجزیه و تقسیم آن را بین خود دارند. بنابراین در نظر گرفتن منافع این دو کشور نیز در ارائه هرگونه راه حلی برای ثبات بوسنی عامل مهمی می‌باشد. در صحنه بین‌المللی نیز توافق اتحادیه اروپا با آمریکا از یک سو و موافقت کشورهای مهم درون اتحادیه مانند آلمان، فرانسه و انگلیس از سوی دیگر عامل مهمی است که در برقراری ثبات در بوسنی باید در نظر گرفته شود. چرا که آمریکا در معادلات بوسنی حامی بوشنیاک‌ها، فرانسه و انگلیس حامی صرب‌ها و آلمان حامی کروات‌ها محسوب می‌گردند. در مجموع روند تحولات داخلی بوسنی ناشی از اختلافات عمیق سه قوم در آن، نقش کشورهای منطقه خصوصاً صربستان و کرواسی که دارای منافع بسیاری در بوسنی و هرزه‌گووین هستند و نهایتاً اختلاف منافع میان کشورهای اروپایی از یک سوی و اختلاف آن‌ها با آمریکا از سوی دیگر کلاف سر در گم سیاسی کنونی در بوسنی و هرزه‌گووین را رقم زده و تطابق سه عامل فوق و پیدا شدن یک نقطه کانونی از منافع آن‌ها می‌تواند زمینه لازم را برای یک صلح پایدار و باثبات در بوسنی فراهم نماید که نتیجه بیش از پانزده سال تلاش و عدم دستیابی به یک نتیجه مطلوب خود حاکی از آن

است که به سادگی نمی‌توان به یک نقطه و کانون مشترکی از این سه عامل دست یافت. نتیجه آن که از یک سو این ساختار پاسخگوی نیازهای بوسنی و هرزه‌گووین در هیچ بُعدی نیست و از سوی دیگر نمی‌توان یک نقطه مشترک از منافع آن‌ها در آینده نزدیک پیدا کرد. تنها نقطه امید که به صورت پراکنده بحث‌هایی در مورد آن مطرح می‌باشد این است که عضویت بوسنی و هرزه‌گووین و دیگر کشورهای منطقه بالکان در اتحادیه اروپا بتواند از حساسیت‌های مرزی کاسته و راه را برای مصالحه فراهم نماید.

منابع

۱. آسایش زارچی، محمدجواد (۱۳۷۴)، *بحران بوسنی - هرزه‌گووین و مذاکرات صلح*، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
۲. آسایش‌زارچی، محمدجواد و آقارضا، رضا، (۱۳۸۸)، *مروری بر تاریخ مسلمانان در یوگسلاوی و جنگ در بوسنی و هرزه‌گووین*، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
۳. اکبری، حسین (۱۳۸۴)، *بوسنی در گذر زمان*، تهران: اندیشه‌سازان نور.
۴. بوگارل، گزایوه (۱۳۷۳)، *"بوسنی - هرزه‌گووین: تشریح یک انبار باروت"* در مسئله صربستان و یوگسلاوی سابق، تهران: شرکت آفرینش اطلاعات شرق.
۵. پنسون، مارک (۱۳۷۴)، *مسلمانان بوسنی - هرزه‌گووین: تاریخچه تحولات از قرون وسطی تا زمان انحلال یوگسلاوی*، تهران: انتشارات روزنامه اطلاعات.
۶. فاین، ان وی. ای (۱۳۷۴)، «ریشه‌های تاریخی جامعه بوسنی مدرن در دوره عثمانی و قرون وسطی»، تهران: انتشارات روزنامه اطلاعات.
۷. یوسفیان، جواد (۱۳۷۲)، *نگاهی به تاریخ و فرهنگ بوسنی و هرزه‌گووین*، تهران: بنیاد دائره‌المعارف اسلامی.
۸. یوسفوند، علی (۱۳۷۲)، *بوسنی و هرزه‌گووین تراژدی قرن بیستم*، قم، دارالنشر اسلامی.
۹. استویا نوویچ، ترایان (۲۰۰۱)، *قلم سفید، بالکان‌شناسی به شیوه‌ای متفاوت*، نشریه کنیژونی گلاسینیک.
۱۰. لوموند دیپلماتیک، سپتامبر ۲۰۰۸، *غل و زنجیرهای دیتون حلقوم بوسنی - هرزه‌گووین را می‌فشارد*.

11. Britannica Atlas Book of the Year (1998), Chicago, Publisher: Encyclopedia Britannica.
12. Malcolm, Noel (1994), *Bosnia: A Short History*, London: BE, Berkshire..
13. The Europa World Yearbook (1998), London: Routledge.
14. The New Encyclopedia Britannica (1985), Chicago, Micropedia.
15. The World Book Encyclopedia (1995), London: Spinescape, Binding.

16. Biswas, Shampa (2002), W(h)ither the Nations-State? National and State. Identity in the Face Fragmentation and Globalization, Global Society, Vol. 16, No. 2.
17. Congressional Research Service Report for Congress. January 5. 2006, Bosnia and the European Union Military Force: Post- NATO Peacekeeping.
18. Juncos, Ana B (2005), The EU,s Post – Conflict Intervention in Bosnia and Herzegovina:(re)integrating the Balkans and/or (re) Inventing the EU?, Loughborough University, Southeast European Politics, Vol.VI, No.2.
19. Hippler, Jochen (2005), Nation-building, A key Concept for Peaceful Conflict Transformation, Pluto Press in Association with the Development and Peace Foundation, Bon.
20. Holton, Robert J (1998), Globalization and the Nation- State, London: Palgrave Macmillan.
21. Kasapovic, Mirjana, Bosnia and Herzegovina: Consociational or Liberal Democracy? Faculty of Political Science, University of Zagreb.
22. Kim, Julie (2006), Bosnia and the European Union Military Force (EUFOR): Post- NATO Peacekeeping, Congressional Research Service.
23. Kuljic, Todor (2007), Was Tito the Last Habsburg? Reflections on Tito's Role in the History of the Balkans, Balkanistica.
24. Limenopoulou, Katerina, (Sep 2004), the Politics of Ethnic Identity in the Balkans in a Post Communist Power Vacuum.
25. Marko, Joseph (2005), Post- Conflict Reconstruction through State- and Nation- building: The Case of Bosnia and Herzegovina, Eurac Research Center, Bozen-Italien.
26. O'balance, Edgar (1995), Civil War in Bosnia: 1992-94, New York, St. Martin's Press.
27. Patrica C. Macmahon and Jon Western, The Death of Dayton, Foreign Affairs, Vol. 88.Issue 5, Sep/Oct 2009.
28. Pick, Anthony C. (2011), The Nation State.
www.thenationstate.co.uk/TheNationState.pdf
29. United Nations (1998), Department of Economic and Social Affairs. Statistics Division ,World Statistics Pocket Book: Containing Data Available as of 31 August 1997, New York.
30. Zoltan, Hajdu (2011), State- Forming Processes after 1990 in the Balkans, Center for Regional Studies of the Hungarian Academy of Sciences.